

سُورَةُ النَّجْمِ ٥٣

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام یگانه خدای جهان که بخشایش و مهر او بی‌کران
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ

﴿١﴾

قسم بر ستاره در آن پرتگاه بر آن آیتِ آشکارِ اله
بر آن اخترِ بی‌مثالِ نبی کز او هست آیاتِ حق منجلی
مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ

﴿٢﴾

نبوده به ظلمتِ نبیِّ شما به باطلِ نرفت هرگز آن رهنما
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

﴿٣﴾

نگوید کلامی ز رویِ هوی بود منحصر اندرین ماسوی
إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

﴿٤﴾

نباشد کلامش به روی زمین به جز وحیِ یزدان ز حق‌الیقین
عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ

﴿٥﴾

که تعلیم دادش به وحی، جبرئیل چو مرسل بود در صراط و سبیل
ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ

﴿٦﴾

ز ذاتِ احد، حضرتِ کردگار تواناییِ کز او جهان استوار
وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ

﴿٧﴾

به والاترین مرتبت در افق که نورِ الهی نماید تُتَّقِ
ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ

﴿٨﴾

همی گشته نزدیک و نزدیک‌تر که گویی به وحدت شدند یکدگر
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ

﴿٩﴾

به نزدیکی هم، در آن لامکان همانند قاب و زِ قوسِ کمان
فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ

﴿١٠﴾

گشوده ز لطف ذاتِ یکتای هو به پیغمبرِ خود به وحی گفتگو

که درکش فقط بر نبی بود و بس نبوده بر این معرفت هیچ کس
مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ

﴿۱۱﴾

چو تکذیب نکرد قلبِ پاکِ نبی زِ اسرارِ معنی که شد مُنجلی
بدید و شنید و زِ جان، او خرید زِ وحیِ خداوند و حَیِّ مجید
أَفْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ

﴿۱۲﴾

پس آیا شما بندگانِ ضعیف که آگه نباشید زِ سِرِّ لطیف
کنید جهد با او به حالی پلید؟ بر آنچه حبیبِ خداوند بدید؟
وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ

﴿۱۳﴾

به تحقیق، یک بارِ دیگر رسول بدید و بشد نزدِ الله قبول
عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ

﴿۱۴﴾

به معراج و آن اوجِ لاینتهی مقامی که هست سدرَةُ الْمُنْتَهَىٰ
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ

﴿۱۵﴾

به فردوس و آن جنتِ لم یزل که مأوای او بود زِ روزِ ازل
إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ

﴿۱۶﴾

ولیکن حجابی زِ ذاتِ ودود سراسر بر آن سدره پوشیده بود
مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ

﴿۱۷﴾

نشد بی‌بصر زانچه شد منجلی فراتر زِ حدّش نگردید نبی
لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ

﴿۱۸﴾

زِ آیاتِ حق جلوه‌هایی گران بدید و به چشمش بگشته عیان
أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ

﴿۱۹﴾

به لات و به عزیٰ نظر کرده‌اید؟ علی‌رغم برهان که بس دیده‌اید
وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ

﴿۲۰﴾

و آن سؤمین بت که اندر حیات بخواندید او را به نامِ منات
أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ

﴿۲۱﴾

که اولادتان هست مذکر مگر؟ ولیکن مؤنث زِ آن دادگر؟
تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ

چنین نسبتی هست یقین نادرست کلامی خطا هست اندر نخست

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ۚ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ ۖ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَىٰ

یقیناً زِ راهِ خطا، این بتان زِ جهل، خود تراشیده با دستتان
به جز نامِ پوچی ندارند نشان که خواندید شما یا نیاکانتان
خداوند در آنها نباشد دخیل نداده بر آن حجتی یا دلیل
که پیرو نگشته به بُت مردمان مگر ظنّ باطل زِ انفاسشان
به تحقیق، زِ لطفش همی کردگار عطا کرد هدایت بسی آشکار

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ

و آیا بشر هر چه کرد آرزو؟ تواند رسد تا بُرد کام از او؟

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ

که باشد دو عالم به فرمانِ هو چه دنیا چه عقبی همه مُلک او

﴿ ۵ ﴾ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ

بسی از ملائک که در آسمان سماوات باشد بر آنها مکان
شفاعت ز ایشان ندارد اثر مگر اذن رحمان رسد با نظر
بر آن کس نظر می‌نماید و داد که خوشنودی حق بر آن بنده باد!

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأُنْثَىٰ

﴿۲۷﴾

گروهی که بی‌اعتقادند به دین به روز قیامت ندارند یقین
بخوانند ز جهل، دختران خدا ملائک که هستند اندر سما

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا

﴿۲۸﴾

ندارند علمی بر آن بالیقین گمان است و پنداری از جاهلین
خیالات باطل ز وهم، سربه‌سر به درک حقیقت نبخشد اثر

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

﴿۲۹﴾

از این جاهلان و چنین مردمان بگردان پیمبر! تو رو، بی‌گمان
که از یاد و از ذکر ما غافلند فقط حبّ دنیای دون طالبند

ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ

﴿۳۰﴾

همین حدّ محدود بود عقلشان عملکرد و اعمال و هم علمشان
چو حیوان به امیال نفس، پای‌بند به پای خود افتاده‌اند در کمند
بر احوال این جمع و این گم‌رهان خدا هست آگه ز بطن و نهان

همین رو بر احوالِ آن صالحان بود آگه آن ذاتِ حق همچنان
 وَلِلّٰهِ مَافِی السَّمَاوَاتِ وَمَافِی الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ
 أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى

﴿۳۱﴾

زمین و سما هست یقین ملکِ او خداوند قادر همان ذاتِ هو
 عقابی نماید به جمعِ خسان بود سهمِ ایشان عذابی گران
 به افرادِ نیکو کند لطفِ تام که پاداش او هست یقین ناتمام
 الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ۚ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ
 إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ ۖ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ ۖ هُوَ أَعْلَمُ
 بِمَنِ اتَّقَىٰ

﴿۳۲﴾

به آنان که دوری کنند از گناه ز اعمالِ زشت و ز فعلِ تباه
 مگر غفلی کوچک از وسوسه خطایی نمایند در این مرحله
 وسیع است غفرانِ ذاتِ ودود ببخشد خطاهایتان را ز جود
 که آگه بود حق، ز نیاتتان ز کردار و پندار و هم حالتان
 همو داد حیات بر شما در زمین به بطنی ز مادر که بودی جنین
 نباشید مغرور و یاد آورید که این آفرینش ز حق شد پدید
 خدا اعلم است بر علومِ جهان بر احوالِ هر متقی بی‌گمان

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ

﴿۳۳﴾

پیمبر! بدیدی که از کاهلی؟ ز تو روی گردانده از جاهلی
 وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ

به احسانِ اندک کفایت بکرد نمود قطعِ احسان و همت نکرد
 أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ

مگر علمِ غیب هست در نزد آن؟ که او آگهی دارد از هر نهان؟
 أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ

نشد آگه او بر کلامِ خدا؟ زِ بابی که باشد همی از جزا؟
 نوحته بسی از مجازاتِ حق به توراتِ موسیٰ زِ یومِ سَبَقِ
 وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ

و یا از پیامِ خلیلِ خدا که آورد کتاب و به عهدش وفا
 أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ

به یوم جزا چون که آید سروش نگیرید گناه کسی را به دوش
 که گر این گناه هست زِ دیگر کسان نه وزر و وِبالی بود سهمِ آن
 وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ

نباشد نصیبِ بشر در جهان جز از کوشش و کارِ او بی‌گمان
اگر کارِ خیر کرد، گیرد ثواب یقیناً زِ بدکاری آید عذاب
وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ

﴿۴۰﴾

که انسان ببیند فراروی خویش ثمرها زِ کوشش و کردارِ پیش
ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ

﴿۴۱﴾

سپس آخرت، آن جزای عظیم رسد سربه‌سر از خدایی کریم
وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ

﴿۴۲﴾

شود منتهی کارِ خلق جهان به سوی خدایت همی بی‌گمان
وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ

﴿۴۳﴾

دهد خنده و شادی، ذاتِ اله به وقتش بگریاند و اشک و آه
وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا

﴿۴۴﴾

بگیرد زِ انسان همی جانِ او دگرباره زنده نماید همو
وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ

زِ حکمتِ بشر را به زوج آفرید از این رو، نر و ماده آمد پدید
 مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ

زِ یک نطفه‌ای که بگردد روان زِ مرد بر زنی چون صدف در میان
 وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَاءَ الْآخَرَىٰ

چو نشأت بگیرد شود استوار که تا یومِ محشر شود برقرار
 وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ

خدا، بندگان را نماید غنی زِ سرمایه‌هایی که بخشد همی
 وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعَرَىٰ

چو شعری همان کوکبِ بی‌نظیر که خلقت نمود او زِ لطفِ کثیر
 وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ

همو بر هلاکت رساند قومِ عاد زِ ریشه بداد هستی‌اش را به باد
 وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ

بکرد همچنین او به قومِ ثمود که باقی نماندی از او تار و پود
وَقَوْمَ نُوحٍ مِّنْ قَبْلُ ^{مِثْلُ} إِنَّهُمْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ وَأَطَعُوا

بر آن قومِ نوح هم زِ ایامِ پیش که کردند ظلمِ فراوان به خویش
چو سرکش شدند جمله در روزگار رسید آن هلاکت زِ پروردگار
وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ

بشد واژگون شهرِ آن قومِ لوط زِ فرمان ایزد که بنمود هبوط
فَعَشَاهَا مَا غَشَىٰ

احاطه نمود سخت عذابی الیم بر آن امتِ جاهل و بس لئیم
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ

پس آنگه همی، ای شما بندگان! که هستید منکر زِ جهلِ گران
کدامین نعم‌های حق از وداد؟ به انکار آرید زِ کفر و عناد
هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَىٰ

بُودَ این رسول چون رسولانِ پیش دهد آگهی او به خلقِ پریش
أُزِفَتِ الْأَرْفَةُ

﴿۵۷﴾

که نزدیک باشد همی یومِ دین فرا آید از حق به روی یقین
لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ

﴿۵۸﴾

نسازد کسی آشکار و عیان به روزِ جزا جز خدای جهان
أَقِمْنَ هَذَا الْحَدِيثَ تَعْجَبُونَ

﴿۵۹﴾

و آیا تعجب کنند کافران؟ زِ حق و حقیقت و این‌سان بیان؟
وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ

﴿۶۰﴾

کنند مسخره این‌چنین حرف و نقل بخندند زِ جهل و زِ خامی عقل
ولیکن نگریند به آن حالِ خویش زِ آن عاقبت که بیارند به پیش
وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ

﴿۶۱﴾

ولی وای بر تو بشر! جاهلی! زِ مکر و زِ مهرِ خدا غافل
فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

پس اینک بکن سجده بر کردگار عبادت نما ذاتِ پروردگار